

کرد؛ ۲۰ هزار پیاده، ۱۲ هزار سوار، ۸ هزار چریک، ۲۴ عراده توپ داشت. پی در پی فتوحات کرد، غافل از اینکه عده او محدود است و سپاه دشمن نامحدود. یرمولف مغزول شد، بسکاو بیج بجای او آمد (بهار ۱۲۴۲).

اوج کلیسا بتصرف روس در آمد، عباس آباد محاصره شد. نایب السلطنه بدان صوب رو آورد. در اینمقدمه ایروان بطرف ایران است.

بشکاو بیج از ارس عبور کرد. در جوان بلاغ کار بنبرد کشید. قشون ایران تاب نیاورد. نایب السلطنه بهنراسب جان از میدان بدربرد (اسد ۱۲۴۲). در اوج کلیسا جنرال کراسودسکی زخمدار شد، بسکاو بیج بمیدان شتافت. نایب السلطنه عقب نشست. بسکاو بیج بمحاصره ایروان پرداخت، پس از ۴۵ روز آذوقه بسیار بدست آورد.

نایب السلطنه بخوی آمد. قشون خسته، خزانه خالی، جنرال آریسف (آریسٹف) تبریز را محاصره کرد. فتوای میرفتاح [و] حاج میرزا یوسف باطاعت روس، مردم را مست کرد. آصف الدوله شهر ر بتصرف داد. آریسٹف بدعوت مردم مرند و تبریز تهوری کرده بود؛ بسکاو بیج او را بتهور متهم کرده و بروسته فرستاد (چرا نگوئیم رقابت کرد).

ترازوی صلح بمیان آمد، سنگ فوق طاقت بود، ندارد سنگ کوچک در ترازو. برای تخلیه تبریز میبایست مبنی داد. از انگلیس مساعدت خواستند بدو موافقت ندیدند که انگلیس با روس مسالمت داشت. بعد ما کڈنالده صرفه انگلیس را در مساعدت دید، دو یست هزار تومان تقبل کرد (بنابر فصل سوم و چهارم عهدنامه). بشکاو بیج از تبریز رفت. روسها بهربهانه که بود باردبیل رفتند و تفایس بسیار از بقعه شیخ صفی خصوص کتب نفیسه را بردند. آخر در ترکمانچای صلح شد. ما کڈنالده بترکمانچای آمد و از فصل دول کامل الوداد استفاده کرده، در پنجم شهر شعبان (اواخر دلو) ۱۲۴۳ عهدنامه بامضا رسید.

قاغده صدپنج گمرک نه تنها تعدی روس، بل آرزوی دولت انگلیس بود. ایروان، نخجوان، اوج کلیسا بروسیه واگزار شد و ده کروور خسارت جنگ بایران تحمیل گردید (مقداری از وجه خسارت که بتوسط موسی اِث پرداخته شد سگهٔ محمدمشاه هندی بود) و شرط شد در بحر خزر کشتی جنگی نداشته باشد. بند حمایت انگلیس نیز در اینمیان لغو شد.

میرفتاح را بتفلیس بردند و تجلیل بسیار کردند. باغ او امروز محل تفریح اهالی شهر است. خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. کیست که عبرت بگیرد.

سِرچتیشیل در کتاب تاریخ خود عذر انگلیس را در تنها گزاردن ایران رد می کند؛ چه شرط حمایت و مساعدت مشاوره در کار نبوده و شروع در مخاصمه از طرف روس شده بود، ولو عباس میرزا بحفظ حدود پرداخته باشد.

گِرَبائِدُف سفیر روس در صدد استرداد اسرای روس برآمد، دو نفر گرجیه که در خانه آصف الدوله بودند، بسفارت فرستادند، از مراجعت بایروان ابا کردند. نگاه داشتن آنها بسفارت در امید استمالت بود که قبول معاودت کنند. سبب ایراد علماء هیجان عامه شد. بسفارت ریختند، گِرَبائِدُف با اتباعش کشته شدند. دولت روس در تدارک جنگ باغشمانی بود و از این حادثه بمنرخواهی قناعت کرد. خسرو میرزا پسر کوچک نایب السلطنه و میرزا مسعود و میرزا محمدخان زنگنه برای عنرخواهی بیطر رفتند. دولت روس بتبعید میرزا مسیح مجتهد و عاملین قناعت کرد.

عباس میرزا و فوج را با اشارهٔ دالغورگی بنام امپراطور روس خواند (ابتدای بریگاد قزاق).

حاج میرزا محمد نشابوری معروف پاجناری تعهد کرده بود که چهل روزه سرایشپُخُدُر سردار روس را برای فتح‌لیشاه بیاورند، و اتفاق افتاد. ایشپُخُدُر کارش مسست شده از حسینقلیخان باکوشی وقت برای ملاقات خواست. وی از

بنی اعمام خود گماشته بود که از پشت سر او را بزنند، زدند و سرشرا بطهران آوردند. ورود سر مقارن با روز چهارم بود که حاج میرزا محمد گفته بود.

غوغای امرا در خراسان منجر بهزیمت نایب السلطنه بدان ولایت گردید (۱۲۴۵). چون خراسان منظم شد، نایب السلطنه را مأمور کرمان کردند (۱۲۴۶)، از راه کاشان عازم شد آن ولایت هم سروسامان گرفت. بخراسان برگشت محمد میرزا همراه بود کلنل شی صاحب منصب انگلیسی مشاق افواج نیز در رکاب بود. پس از تنظیم ولایات خراسان در ۱۲۴۸، محمد میرزا مأمور هرات شد. غوریان را بجا گزارده، هرات رفت. عباس میرزا در مشهد جهان را بدرود گفت (۲۸ میزان ۱۲۴۹).

محمد میرزا از هرات برگشته بولایت عهد منسوب شد. عباس میرزا در وصیت گفته بود: هزار نفر نوکرتربیت کردم، محمد میرزا آنها را نگاهداری کند، سلطنت ایران اوراست.

فتحعلیشاه باصفهان رفت و در عمارت هفتست سفر آخرت پیش گرفت (۱۲۵۰)، در قم مدفون شد. شست و هشت سال عمر کرد و سی و هفت سال سلطنت. چند سرشیره از او در طهران و اطراف باقی است، یکی از آنها در سلطنت آباد بود. غریب است که انسان چنان مغلوب شهوت شود که قبیح اعمال را نداند.

خاقان مغفور نه تنها شجاعت و سیاست نداشتند، شعرا را هم بد می فرمودند و از فتحعلیخان ملک الشعرا تصدیق میخواستند. نوبتی که انگشت ایراد بر عروض و بدیع اشعار ملوکانه گزارد باصطبل همایونی گسیل شد، پس مورد عفو گشت. نوبت دیگر از او تصدیق خواستند، تعظیم کرد و روانه شد. فرمودند: کجا؟ گفت: باصطبل. شاه را خوش آمده ریش ملاطفت بجنبانید. از سنه ۱۱۹۷ که روسها بنای تجارتخانه در صحرای استرآباد نهادند تا خاتمه جنگ بین الملل،

ایران گرفتار شکنجه روس و رقابت انگلیس بود.

### سابقه افغانستان

محمود برادر زمان شاه بطهران آمده بود، فتحخان پسر سردار پاینده خان پس از قتل پدرش دنبال محمود آمده او را بمعاودت تشویق کرد و بافغانستان رفتند، فراه و قندهار را گرفتند، محمود بطرف کابل حرکت کرد (۱۲۱۵) بر زمانشاه غالب آمد و او را نابینا کرد.

در سنه ۱۲۱۵ که سرجان ملکم بایران آمد قصد انگلیس فشار بافغانستان بود که ایران سختی کند متوسل بانگلیس شوند. روابط فرانسه این سیاست را دقیق تر کرد و بمقصود خود نایل گردید. افغان را میخواهند که بین روس و هند حایل باشد. در سنه ۱۲۲۲ فیروز میرزا حاکم هرات غوریان را بگرفت باز خودسری کردند. حسنعلی میرزا متوجه هرات شد (۱۲۳۴) یاغیان را پنجاه هزار تومان جریمه کرد. فتح‌لیشاه از عقب رسید، محمودجان خود را بکور کردن وزیر خود خرید، بعد او را کشت.

دوست محمد برادر وزیر یاغی شد و پس از هشت سال یاغی گری بر سلطنت افغانستان مستولی گردید. هرات بمحمود ماند و پس از وی بکامران پسرش.

### اولاد ذکور فتح‌لیشاه

ملک سنجر میرزا پسر ایرج میرزای ملقب بر رئیس الاطبا فرزند ذکور و اناث فتح‌لیشاه را ۲۶۴ نفر نوشته می نویسد که ۱۵۴ نفر در طفلی در گزشتند، آنها که باقی ماندند ۶۲ پسر و ۴۸ دختر بودند. آنگاه اسامی هریک را با تاریخ ولادت و شمه از گزارشات او مینویسد. ما اسامی اولاد ذکور را با تاریخ ولادت یاد

می کنیم:

تاریخ ولادت	اسم
۱۲۰۳	۱- محمدعلی میرزا دولت‌شاه
۱۲۰۳	۲- محمدقلی میرزا ملک‌آرا
۱۲۰۳	۳- محمدولی میرزا
۱۲۰۳	۴- عباس میرزا نایب‌السلطنه
۱۲۰۳	۵- حسینعلی میرزا فرمانفرما
۱۲۰۴	۶- حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه
۱۲۰۶	۷- محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه
۱۲۰۷	۸- علی نقی میرزا رکن‌الدوله
۱۲۱۰	۹- شیخعلی میرزا شیخ‌الملوک
۱۲۱۰	۱۰- علی شاه ظل‌السلطان
۱۲۱۱	۱۱- عبداللّه میرزا دارا
۱۲۱۱	۱۲- امام وردی میرزا
۱۲۱۱	۱۳- محمدرضا میرزا
۱۲۱۴	۱۴- محمود میرزا
۱۲۱۴	۱۵- حیدرقلی میرزا
۱۲۱۶	۱۶- همایون میرزا
۱۲۱۶	۱۷- اللّه وردی میرزا
۱۲۱۷	۱۸- اسمعیل میرزا
۱۲۱۸	۱۹- احمدعلی میرزا
۱۲۱۸	۲۰- علی رضا میرزا
۱۲۲۰	۲۱- زمان میرزا

- ۱۲۲۰ - ۲۲ - کیقیاد میرزا شهریار
- ۱۲۲۱ - ۲۳ - بهرام میرزا
- ۱۲۲۲ - ۲۴ - شاپور میرزا
- ۱۲۲۲ - ۲۵ - منوچهر میرزا
- ۱۲۲۲ - ۲۶ - هرمز میرزا
- ۱۲۲۲ - ۲۷ - ملک ایرج میرزا
- ۱۲۲۲ - ۲۸ - ملک قاسم میرزا
- ۱۲۲۲ - ۲۹ - کیکاوس میرزا
- ۱۲۲۳ - ۳۰ - شاه‌قلی میرزا
- ۱۲۲۳ - ۳۱ - سلطان‌ملکشاه
- ۱۲۲۳ - ۳۲ - محمدمهدی میرزا
- ۱۲۲۴ - ۳۳ - کیخسرو میرزا
- ۱۲۲۴ - ۳۴ - کیومرث میرزا ملک‌آرا
- ۱۲۲۴ - ۳۵ - جهان‌شاه میرزا
- ۱۲۲۴ - ۳۶ - سلیمان میرزا
- ۱۲۲۶ - ۳۷ - فتح‌الله میرزا شعاع‌السلطنه
- ۱۲۲۶ - ۳۸ - شاه‌مراد میرزا
- ۱۲۲۶ - ۳۹ - ملک منصور میرزا
- ۱۲۲۶ - ۴۰ - بهمن میرزا بهاء‌الدوله
- ۱۲۲۷ - ۴۱ - تهمورث میرزا
- ۱۲۲۸ - ۴۲ - سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله
- ۱۲۲۸ - ۴۳ - سلطان ابرهیم میرزا

- ۱۲۲۸ — ۴۴ — سلطان سلیم میرزا
- ۱۲۲۸ — ۴۵ — سلطان مصطفی میرزا
- ۱۲۲۹ — ۴۶ — سیف الله میرزا
- ۱۲۳۳ — ۴۷ — یحیی میرزا
- ۱۲۳۴ — ۴۸ — زکریا میرزا
- ۱۲۳۴ — ۴۹ — محمد امین میرزا
- ۱۲۳۴ — ۵۰ — فتح میرزا
- ۱۲۳۵ — ۵۱ — سلطان احمد میرزا عضدالدوله
- ۱۲۳۷ — ۵۲ — صاحبقران میرزا
- ۱۲۳۸ — ۵۳ — علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه
- ۱۲۳۹ — ۵۴ — پرویز میرزا نیرالدوله
- ۱۲۳۹ — ۵۵ — محمد هادی میرزا
- ۱۲۴۱ — ۵۶ — عباس قلی میرزا
- ۱۲۴۲ — ۵۷ — کامران میرزا
- ۱۲۴۳ — ۵۸ — امان الله میرزا
- ۱۲۴۵ — ۵۹ — سلطان حسین میرزا
- ۱۲۴۶ — ۶۰ — جهانسوز میرزا
- ۱۲۴۶ — ۶۱ — جلال الدین میرزا
- ۱۲۴۶ — ۶۲ — اورنگ زیب میرزا

اوگوست — پهلوان پادشاه لهستان صلزن و سیصد و پنجاه و دو فرزند

### عهدنامه منعقدۀ بین ملکم و حاج ابرهیم خان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ وَلَا تَنْقُضُوا  
الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا

۱- آنکه بصورت ممتاز اتحاد کامل و دوستی و یگانگی که در آئینه جاویدانی نقش بسته است همیشه ثابت و برقرار باشد.

۲- هرگاه پادشاه افغانستان قصد کند که بممالک هندوستان حمله ببرد از ممالک اعلیٰ حضرت پادشاه ایران یکدسته قشون دلیر بدفع او مأمور شود.

۳- هرگاه پادشاه افغانه جانب صلح و دوستی را با پادشاه جمشید اقتدار مفتوح سازد باید بدو تعهد نماید که بممالک هندوستان حمله نبرد.

۴- هرگاه یکی از سلاطین افغان یا فرانسه با دولت ایران شروع بجنگ نماید، پادشاه انگلیس باید بقدر کفاف اسلحه و مایحتاج جنگ در اقرب زمان بیکمی از بنادر فارس بفرستد.

۵- هرگاه دولت فرانسه بخواهد یکی از جزایر خلیج فارس را منصرف شود قشون ایران با مدد قشون انگلیس ایشان را از آن جزیره بیرون کند و اگر از فرانسه تقاضا شود که محلی برای توقف بآنها داده شود دولت ایران قبول نکند.

بتاریخ ماه جدی ۱۲۱۶ (ژانویه ۱۸۰۱)

### عهدنامه طهران

در تکمیل عهدنامه مجمل که بین میرزا محمد شفیع صدراعظم و حاج محمد حسینخان مستوفی الممالک و میر هر فرد جنس بسته شده بود (۱۲۲۴ هـ)، بعدها در سنه ۱۲۲۷ هجری باتفاق سرگود اوزلی تغییراتی داده شد، هنری الیس برای انجام حاضر شد.

۱- اولیای دولت علیّه برخوردارم داشتند که از این تاریخ هر عهد و



شرطی که با هریک از دول اروپ که با دولت انگلیس در حال نزاع و دشمنی بوده بسته باشند، باطل دانند و شاهنشاه متعهد میشود که لشکر سایر دول فرنگستانرا از حدود ایران راه عبور بهندوستان ندهد و حتی الامکان نگزارند کسی از راه خوارزم و بخارا بآن مملکت حمله برد.

۲- اولیای دولت انگلیس متعهد میشوند در امور داخلی ایران بهیچوجه مداخله نکنند و در مناقشات بین شاهزادگان و امرای این مملکت مداخله نمایند.

۳- مقصود کلی از این عهدنامه معاونت دو دولت فویشوکتست بیکدیگر و این عهدنامه در موقع سبقت دشمن در نزاع پذیرفته است و مراد از سبقت در جدال تجاوز نمودن از خاک خود است برای بردن خاک دیگری.

۴- اولیای دولت انگلیس متعهد میشوند که هرگاه یک دولت خارج بخواهد بممالک ایران حمله ببرد مادامی که جنگ در میانست همه ساله دولت انگلیس باسلحه و مایحتاج جنگ بدولت ایران کمک کند یا که سالی دو است هزار تومان وجه نقد برای مصارف قشون بدولت ایران بدهد بشرط آنکه سبقت در جدال از طرف دولت ایران نشده باشد و ایرانیان از حدود خود تجاوز نکرده و در دفاع باشند.

۵- دولت ایران مختار است که برای تعلیم قشون خود از مملکتی که با انگلیس در خصومت نباشد، معلم بیاورد.

۶- اگر از ملل فرنگی یکی هم که با دولت انگلیس در حال مسالمت باشد با دولت علیه طرف خصومت شود، باز دولت انگلیس مکلف است بقشون و اسلحه یا نقد مقرر کمک کند.

۷- تنخواهی که دولت انگلیس بعوض عساکر میدهد باید از طرف ایلچی آن دولت هرچه زودتر تدارک و کارسازی شود.

۸- هرگاه طایفه افغانه با دولت انگلیس نزاع نمایند دولت ایران قشون

خودش را بکمک قشون انگلیس خواهد فرستاد و اخراجات آنرا از دولت خواهد گرفت، از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل نمایند.

۹- هرگاه بین دولت ایران و افغان نزاع شود دولت انگلیس بیطرف خواهد ماند، مگر اینکه بخواهش طرفی وارد در اصلاح بشود.

۱۰- اگر متمدنی بممالک انگلیس فرار کند، بتقاضای دولت ایران او را از خاک خود دور خواهد کرد و اگر بیرون نرود، او را گرفته تسلیم نماید.

۱۱- اگر در خلیج فارس ضرورتی پیش بیاید، دولت انگلیس بشرط امکان و فراغ بال بکشتی جنگی و قشون بایران کمک کند و مخارج را موافق قطع و فصلی که کرده باشند دریافت دارد.

بتاریخ ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴.

۵ قوس ۱۲ ذیحجه ۱۲۲۹.

محمد شفیع، میرزا بزرگ عبدالوهاب، جنس موریه، هشری ایلس

## عهدنامه گلستان

عهدنامه گلستان در قراباغ با روس بصوابدید میرزا ابوالحسنخان ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (دوم میزان).

جنگ موقوف و دوستی برقرار میشود.

بنای مصالحه بر استاتوکو خواهد بود هرجا در تصرف هر طرفست در تصرف او خواهد ماند.

خط سرحد ابتدا از آدینه بازار شده بخط مستقیم از صحرای مغان تا معبر یدی بلوک کشیده میشود، از کنار ارس بملتقای رود کپنگچای میرود و پشت کوه مغربی میگردد، از آنجا بخط سامان قراباغ و نخجوان و ایروان و سنور گنجه متصل میشود. بعد از آن صحرای داری قز که منتهی بمختل الیزابت پولست از

آنجا بجنگل ایشیک میدان و قریه شوره گل و سرکوههای رودخانه های حمزه چمن تا بالای کوه برفی آلاگز از سرحد شوره گل برود خانه آریه جای متصل میشود. حدود طالش بعد معین خواهد شد (و معین نشد).

ممالکی که دوستانه بروسیه واگذار شد: قراباق، گنجه (الیزابت پول)، شکی، شیروان، قبه، دربند، باکو، قسمتی از تالش که در تصرف روس است، تمام داغستان و گرجستان و محال شوره گل و اوچوق باش و کورته و مینگرلیا و ابخاز و اراضی عبامیه.

دولت روس از ولیعهدی که معین شود حمایت خواهد کرد. کشتیهای تجارتنی طرفین بینادرطرفین کمافی السابق تردد خواهند نمود. غیر از دولت روس احدی در بحر خزر کشتی جنگی نباید داشته باشد از امتعه روسیه بیش از صد پنج گمرک گرفته نشود و فصول عادی دیگر که همه مبتنی بر نهایت دوستی است (۲۹ سؤال)

### عهدنامه ترکمان چای

در عهدنامه ترکمان چای بین نایب السلطنه و ایوان پسکاو بیچ اول حوت، ۲۱ فوریه ۱۸۲۸، چون دوستی و وداد کامل نشده بود، نظر بنهایت شوق طرفین یکمال و داد و اتحاد عهدنامه گلستان لغو و عهدنامه ترکمان چای منعقد شد.

دولت ایران ایروان و نخجوان را طرفین رود ارس بدولت روس واگذار می کند. حدود جدید از سرحد عثمانی بقله کوه آغری کوچک سرچشمه قراسوی پائین بمملکتای آن به ارس مقابل شروراز آنجا بمتابعت مجرای ارس تا قطعه عباس آباد اینجا قوسی بشعاع نیم فرسنگ رسم میشود و متعلق به روسیه خواهد بود. از طرف شرقی آن قوس باز بمتابعت رود ارس به یدی بلوک سیر کرده تا سه فرسنگ سپس بخط مستقیم از صحرای مغان می گذرد تا مجرای بالکا رود و

محلّی که در سه فرسنگی آن واقع است، پائین‌تر از ملتقای آدینه بازار و ساری قمش از اینجا بکنار چپ بالکا رود نسا ملتقای رود مذکور صعود کرده در کنار راست آدینه بازار شرقی تا منبع رودخانه و از آنجا ببلندیهای جگیر امتداد می‌یابد بنوعی که جمله آبهای جاری متعلق بروسیه خواهد بود.

خسارت جنگ ده کروور تومان معین شد. سیر کشتیهای تجارتهی کمافی السابق. مالکین املاک طرفین ازین تاریخ تا سه سال مهلت دارند که معامله کنند. آزادی اسرای طرفین. ایران از جرم خائنین آذر بایجانی در خواهد گذشت. عباس میرز لقایم مقام آصف الدوله معتمد الدوله جنرال بسکاو بیچ مالکساندر اُبرنُسکوف.

در ضمیمه تجارتهی قاعده صد پنچ در سرحد برقرار شد.

# محمد شاه

در فوت فتحعلیشاه محمدشاه در تبریز بود. برادر عباس میرزا ملقب بظفر السلطان حکمران طهران داعیه سلطنت داشت و امین الدوله طرفدار او. حسینعلی میرزادرشیراز هوای پادشاهی در سر داشت. خان مروی حسینی میرزا را دیدن می کرد و به منزل حسینعلی میرزا نمی رفت، اصحاب او را بر آن داشتند که از شاهزاده دیدن کنند، رفت. ریش خان بواسطه رنگ و حنّا ملون بود، حسینعلی میرزا را خوش آمد، پرسید: چه تدبیر می کنی که این الوان پیدا میشود؟ خان سخن از مقوله دیگر می کند، چون مرخص میشود اجزا می گویند شاهزاده را چگونه دیدی؟ میگوید: گوساله مادر حسن. این گوساله مادر حسن هوای سلطنت داشت. این اندیشه اگر در سر علی شاه افتاد در طهران بود و خود را مهیا می دانست.

محمدشاه سرکردگان نایب السلطنه را هواخواه داشت، میرزا ابوالقاسم را وزیر و الله یارخان آصف الدوله رئیس یوخاری باش خالوی او بود. عده ای صاحب منصبان انگلیس در نظام آذربایجان مستخدم بودند. میرجان کانتیل وزیر

مختار انگلیس سی هزار تومان برای مخارج حرکت قرض داد. در اوایل سنه ۱۲۵۱ بطرف طهران حرکت شد. سفیر روس و سفیر انگلیس در رکاب بودند. سیزه‌ری لیدس رئیس قشون بود. منوچهرخان از مهاجرین گرجستان باسواره ایلات قزوین باردویوست. علی شاه‌علی نقی میرزا و امام وردی میرزا را که جنازه فتحعلی شاه رابه قم برده بودند، با عده [ای] روانه قزوین کرد که اگر بتوانند بمداقمه والّا بمصالحه پردازند. ایشان شکوه اردوی محمد شاه را که دیدند، از علی شاه بریدند و مخاصمه را مصلحت ندیدند.

محمدشاه پنهانی فرمانی بمحمدباقرخان قاجار فرستاد که حکومت طهران داشت و خالوی شاه بود، وی علی شاه و محمد جعفرخان وزیر او را شبانه مقید ساخت.

پس از جلوس، منوچهرخان معتمدالدوله یا سیر هانری سون بشیراز مأمور شدند. جمعیت حسینعلی میرزا پراکنده شدند. شیراز بدون جنگ بدمست آمد. حسینعلی میرزا گرفتار شد. حسنعلی میرزا شجاع السلطنه رئیس قشون او باصفهان آمده بود، منهزم گشت. ظلّ سلطان و فرمان فرما موظف شدند و مقرر شد در خوی و کربلا توقف کنند. حسنعلی میرزا مکحول شد و حسینعلی میرزا بزودی درگذشت. ملک آرا که در مازندران بود سر فرمانبرداری پیش آورد، شاهزادگان دیگر بدو پیوستند. آنان که بلندپروازی خواستند شکسته بال باردبیل بریدند.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام از سوء تدبیر یا بحکم تقدیر کشته شد. حاج میرزا آقاسی ایروانی صدراعظم شد. وی معلّم محمدشاه بود و در مسلک درویشی سیرمی کرد ضمناً طرفداری از روسها هم جزو مسلک درویشی او بود. کار شاه و وزیر بمریدی و مرادی کشید.

حاج میرزا آقاسی مرید ملا عبدالصمد همدانی بوده که در فتنه وهابیه کشته شد. حاجی بحکم وصیت، عیالات او را میبایست بهمدان برساند. ملا

عبدالصمد گفته بوده است که در عوض دنیا را میخواهی یا عقبا را؟ حاجی عرض می کند: بدنیا تدارک اخرت میتوان کرد. از همدان با لباس درویشی بتبریز رفت با میرزا بزرگ قایم مقام آشنا شد، لباس ملائی درآمد. میرزا موسی خان بدو سپرده شد و گاهی بحضور نایب السلطنه بار می یافت. پس از میرزا بزرگ میرزا ابوالقاسم نسبت بمیرزا موسی بدگمان شد، حاجی را محرک دانسته دست او را کوتاه کرد. وی نزد امیرخان سردار رفت و دو سال در خوی بسر برد. در سنه ۱۲۴۱ بتبریز آمده در خدمت نایب السلطنه مشغول خدمت شد.

حکومت هند مقداری اسلحه و قورخانه هدیه فرستاده بود با عده [ای] صاحب منصب من جمله رولینسن شیل، مورد توجه نشدند، پس از دو سال معاودت کردند. سرجنرل نیل نیز بیرق را خوابانده رفت.  
ناصرالدین میرزا ولیعهد شد.

کامران افغان بیستان دست می انداخت و پیمان عباس میرزا را استوار نمیداشت. محمد شاه که بکار هرات آشنا بود، بر طبعش گران آمده قصد هرات کرد. انگلیس تحریک روس دانست. آصف الدوله قبلاً بخراسان رفت. محمدشاه در برج عقرب ۱۲۵۳ عزیمت کرد، ۱۵ عقرب قلعه غوریان مفتوح شد و ۲۲ هرات محصور، ایران و افغان یا توپ و تفنگ میجنگیدند. روس و انگلیس با سیاست، میستر ماکنل وزیر انگلیس و کنت سیمونیخ وزیر روس در میدان حاضر شدند. سفیر انگلیس در پطر نیز وارد مذاکره شد. کار هرات بسختی کشید. از هندقشون بخارک آمد و سفیر محمد شاه را تهدید کرد. صاحب منصبان انگلیسی دست از کار کشیدند. در حینی که هرات تسلیم میشد محمدشاه دست از جنگ کشید.

افسوس که ندانستند فتح هرات چه قیمت داشت و مصالحه را انگلیس بچه گرانی میخرید، پس از آنکه انقلاب در هند افتاد عده در خارک چه می کرد؟ گفته شده است که روس مبلغی برای آن جنگ مساعده داده بود که پس

از فتح مطالبه نکند، بلکه از خسارت جنگ گرجستان صرف نظر نماید. در نتیجه اقدامات سفیر انگلیس در پطر، سیمونیک احضار شده و کنت میدن بجای او آمد.

در نتیجه جنگ هرات ایران بهره‌اش رنجش انگلیس شد. امیر دوست محمدخان نیز آزرده گشت که شجاع را تجهیز کرده بکابل فرستادند. با سابقه‌ای که نادر در هند گزارده بود، توجه ایران با افغانستان تزلزل حکومت هند است. در توکیو دوازده نفر از محصلین هندی به‌مظل آمده در ضمن یاد از نادر کردند و کنایاتی از انتظارات گفتند. حکومت هند مبلغی برای کامران فرستاد و استقلال هرات را ضمانت کرد. قشون انگلیس در ۱۲۵۸ خارک را تخلیه کرد. مستر مگنیل رفت و کلنل شیل بجای او آمد. روسیه آشوراده را متصرف شد و بین موافق و مخالف فرقی نماند.

در سنه ۱۲۵۹ در ارزنة الروم مجسمی گرد آمدند که قراری در تشخیص حدود ایران و عثمانی بدهند. از طرف انگلیس کلنل ویلیام و مستر گرزُن، از طرف ایران میرزاتقی خان وزیر لشکر، از طرف عثمانی انور افندی، از طرف روسیه کلنل ونیز.

از ارض روم ببقداد رفتند و در ۱۲۶۸ بمحمره آمدند و نقشه کشیدند از کوه اقری داغ تا خلیج فارس در دو یست فرسخ طول و یک فرسخ الی پنج فرسخ عرض منطقه متنازع فیه تشخیص دادند. در حقیقت سابقه برای کمیسون دیگر نهادند و فعلاً قرار شد سلیمانیه متعلق به عثمانی باشد و محمره متعلق بایران.

در اوقات توقف میرزا تقیخان که طولی کشید اجاره‌خانه که برای سکونت او معین کرده بودند، نه از طرف حکومت نه ایلچی بانظار یکدیگر نرسیده بود. صاحبخانه دسیسه کرده گماشتگان ایلچی را با پسری متهم کردند و بلوی نمودند، یکدو نفر از کسان ایلچی مقتول و بعضی مجروح شدند؛ از طرف حکومت محل اهمالی شده بوده است. فریق پاشا که مأمور امنیت محل بود، خبر میشود، بانوپ



و هیئت حاضر شده قاضی را بنصیحت مردم دعوت می کند و هنگامه را فرو مینشانند، سفیر را در حمایت افواج بار دو میبرد. اسعد پاشا معزول میشود و فریق پاشا منصوب. خواسته بودند میرزاقلیخان و کسان بلباس میدل بار دو بروند، قبول نمیکند که از زئی خود خارج نمیشوم.

باری میشود گفت که در اواخر زمان محمد شاه بواسطه کسالت دایم شاه و اعتماد بحاجی و طرز رفتار او هرج و مرج در دربار و گوشه و کنار بسیار شده بود و دولت از هر جهت از اعتبار افتاده. سفرا در همه کار مداخله می کردند و مجال مجادله نبود.

حاجی در آباد کردن املاک و انباشتن مخزن از ملزومات نظامی اهتمامی داشته است و تا اواخر مظفرالدینشاه بسیار از لوازم بقیه تدارک حاجی بوده است چنانکه گفته اند:

نگزاشتا بمملک شاه حاجی درمی شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی  
نه مزرع دوست را از آن آب نمی نه خایه خصم را از آن توپ غمی  
عقلای وقت دل بمضمون این شعر خوش می کردند:

تفرقت غنمی فقلت لها رب مسلط علیها الذنب والفضا  
بهمن میرزا پسر عباس میرزا حکومت آذربایجان داشت، از حاجی نگران شد، بگرجستان رفت و از دولت روس موظف شد. اولاد او در غوغای بلشویکی بایران آمدند.

نفوذ حاجی در مزاج شاه بقدری بوده است که آصف الدوله را با وجود رضایت مردم از او، معزول کرد و حکم نمود که بمکه برود با اینکه خواهر آصف الدوله مادر شاه بود. سالار پسرش را حکومت خراسان دادند. جعفر قلیخان حاکم بجنسورد نافرمان شد. سالار سر بطفیان برافراشت، میان ترکمان رفت و با جعفر قلیخان سازش کرد و آرزوی استقلال در دیگ هوس میبخت.

املاک حاجی ۱۲۳۸ قمریه بوده است که جمله را بموجب کتابچه بمحمد شاه هبه کرده است.

در عروسی ناصرالدین میرزا که تابستان بوده میبایست شاه از محمدیه بیلاق خود بشهر بیاید، بحاجی پیغام می دهد: نفسی کن که هوا مساعد شود. حاجی قدری ناسزا بخود می گوید که من چه کاره ام که تصرف در هوا کنم. از پدرم و از جعفر قلیخان عمو شنیدم که در آن روزها هوا بقدری سرد میشود که طرف مغرب حاجت بخرقه می افتد.

گویند وقتی حاجی بر سر چاهی از مفتی احوال آب می پرسد، مفتی از بن چاه می گوید آب کجا بود، حاجی دماغش معیوبست، بیخود در شتر چاه می کند. حاجی از بالای چاه جواب می دهد: اگر آب در نمی آید، نان هم در نمی آید؟

بالجمله در ۱۸ اسد ۱۲۶۴ محمد شاه در قصر محمدیه در گرشت. جد نگارنده حاضر بوده است، عباس میرزا که شاه نهایت علاقه باو داشته بر سینه میگیرد و دعوت حق را بیک اجابت می گوید.

عمر محمد شاه ۴۱ سال و ۱۱ ماه بوده و سلطنتش ۱۴ سال و ۳ ماه.

اولاد محمد شاه چنانکه سنجر میرزا در تاریخ خود مینویسد، پنج پسر و سه دختر بوده، یک پسر و یک دخترش در طفلی وفات یافتند، چهار پسر و دو دختر از او ماندند. اولاد ذکرها و ناصرالدین میرزا متولد در سنه ۱۲۴۷، عباس میرزا ملقب بملک آراء، عبدالقصد میرزا عزالدوله، محمد تقی میرزا رکن الدوله.

# ناصرالدین‌شاه

مهدعلیا زمام امور را در دست میگیرد، مردم که از جماعت ما کوئی بستوه بوده اند، بر حاجی میشوند؛ وی در زاویه حضرت عبدالعظیم پناهنده میشود.

در شب ۱۴ شوال ناصرالدین میرزا در تبریز جلوس می کند. نصیرالملک پیشکار بوده، میرزا تقی خان فراهانی وزیر نظام و امارت نظام داشته، رتق و فتق اردو نیز باو محول میشود. عبدالله میرزا بخمسه میرود.

ناصرالدین‌شاه از مدعیان و سرکشان نگران بوده، میرزا تقیخان بتأییدات الهی او را نوید میدهد. از مخارج سفر گفتگو میشود، میرزا تقیخان عرض می کند: دستخط بفرمائید که سند تقی سند من است؛ هر قدر تنخواه لازم باشد، فراهم میکنم. ۱۹ شوال ۱۲۶۴ از تبریز حرکت شد. در منزل او جان لقب محمدخان زنگنه را که فوت کرده بود بمیرزا تقی خان میدهند، رسماً امیرنظام لقب می یابد. در یافت آباد شاهزادگان و رجال شرف اندوز حضور می گردند. مقام میرزا تقی خان و حسن کفایت او را دیده، گردنهای کشیده بگریبان فرو میرود، نویدها که بخود داده بودند بدل بنویدی میشود.

۲۱ ذی‌قعدة و ورود بطهران اتفاق افتاد. در شب ۲۲ ذی‌قعدة جلوس رسمی بعمل می‌آید. میرزاتقیخان بلقب صدارت و بمنصب امارت لشکر سرافراز میشود.

میرزا آقاخان که در قم بود، بطهران آمده سفارت انگلیس میرود، سپس بدربار می‌آید، میخواهد بقزوین برود، ممنوع میشود.

حشمةالدوله مأمور سرخس بود. سالار شهر را در قبضه داشت. انتظام خراسان لازم مینمود. نورمحمدخان سردار قاجار و سلیمان خان افشار بدانصوب میروند. از سبزواری نامه تأمین برای سالار و جعفرقلیخان میفرستند، نظر بقوت خود و ضعف حمزه میرزا که بعصای یارمحمدخان بهرات رفته بود، وقتی بدان نامه نمی‌گردد سالار بتنظیم امور تربت حیدری رفته بود، جعفرقلیخان پشاور آمده بود. سلیمان خان او را امیدوار کرده عریضه بدارالخلافه می‌نگارد، سالار چون بسبزواری آمد، سخن عم خود را نشنید.

سام خان ایلیخانی زعفرانلو در ایام فترت از طهران بخبوشان گریخته بود. سلطان مراد میرزا مشغول اسفراین بود، چون بسبزواری رسید، امر بمحاصره داد. کثرت برف و قلت آذوقه سبب رفع محاصره شد، عطف عنان بطرف خبوشان کردند و بجویین و قلعه جغتای پرداختند. سالار بحمايت الله یارخان جویینی شتافت و کاری نساخت. قلعه جغتای مفتوح شد و بسبزواری تسلیم گشت.

جمعه ۱۷ ذی‌قعدة ۱۲۶۴ سلطان محمود میرزا نخستین فرزند ناصرالدینشاه از گلین خانم بولایت عهد نامزد شد. امیر، اتابکی او را برعهده گرفت.

میرزاتقیخان هم در این سال خواهر اعیانی شاه عزةالدوله را بخواست. مدعیان خصوص اسمعیلخان فراشیاشی رشک برده، افواج را بشورانند. میرزا آقاخان اعتمادالدوله وزیر لشکر و نایب‌الصدارة که خود انگشتی در آن کار داشت، آن هنگامه را تسکین داد (۱۲۶۵). از برای میرزاتقیخان بیم گزند میرفت بواسطه

احترام عزت الدوله بخانه او نرفتند.

از خدمات شایان میرزا تقیخان تعدیل خرج و دخل مملکتست که خرج دوکرور بردخل میچربید، مواجب و وظایف را بتسبیتی موافق بادخل در آورد. جماعت بایته بریاست ملاحسین بشرونی و حاج محمدعلی مازندرانی و دعوت قره‌الین قزوینی در مازندران آشوب انداختند.

قره‌الین ام‌سلمه نام داشت، میرزا علی محمد طاهره اش لقب داد، بی سواد نبوده است. بایته مولا حاج تقی برغانی مجتهد قزوینی (شهید ثالث) را می کشند، وی عموی قره‌الین بود و گویند با اشاره قره‌الین او را کشند و قره‌الین را نیز میگویند اشعری گفته و طوطی تخلص اسی کرده.

مهدی قلی میرزا مأمور مازندران شد، بهرام میرزا بفارس رفت، اردشیر میرزا بلرستان، سلیمان خان باصفهان، حشمة الدوله که بطهران آمده بود، بآذر بایجان رفت.

امر مهم همان کار خراسانست، چراغعلی برای استخبار مأمور شد. در نشابور بسلطان مراد رسید، پس از مکاتبه با پنج سوار بمشهد رفت. سالار با سواره و پیاده و توپخانه باستقبال رفت که ضمناً قوه خود را از نظر او بگزرانند. او را بشهر بردند، پیام امیرنظام را بسالار رسانید، سودی ندید، بلکه جمعی بر سر او ریختند، تدبیری اندیشید گفت: اگر سالار چند اسب زیبا و عریضه بشاه بنویسد، من لشکر چناران را کوچ میدهم و حکومت خراسانرا برای سالار می گیرم چنانکه او را بطهران نخواهند. رجب مهماندار شبانه سالار را از آن مذاکره آگاه کرد، پسند افتاد، گفت: اول اردو را کوچ دهد. سواری چند همراه او کردند، بسلامت باردو رسید. یکی از سواران را همراه آورد و شرحی بسالار نوشت که بقولی داده بودم، رفتار شد؛ اردو کوچ کرد اما بطرف مشهد. چراغعلی بطرف طهران، و اردو بطرف مشهد حرکت کرد. در برخورد اول کسان سالار منهزم شدند.

دو یست نفر اسیر را بشهر فرستادند که مایه امیدواری اهالی باشد. تا اواخر سنه ۱۲۶۵ زد و خورد ادامه داشت، سالار در هر حمله ای منهدماً بشهر برمی گشت. اتباع سالار اثاثیه آستانه را غارت کردند، در شکستند، قنديل بردند، علما را توقیف کردند.

بابیه زنجان آرام ننشستند و منجر باعزام قشون شد، پس از زد و خورد و قتل و غارت بسیار، ملا محمدعلی زخم برداشته از کار بماند و اتباعش متفرق شدند.

جای افسوس است که در موقعی که مملکت محتاج اتحاد و اتفاق است مردم بجان هم بیفتند و بر سر موهومات فتنه برانگیزند و خون همدیگر را بریزند [۱]. در سنه ۱۲۶۶ کار سالار خاتمه یافت، دروازه شهر گشوده شد، کنار دروازه نوغان بساط صلح بگستردهند با اهالی شهر امان دادند. شرط مهم اهالی این بود که سالار را بدست ندهند، پذیرفتنی نبود. قرار شد سالار با دارالخلافه رودیا بهرات و یار محمدخان را شفیع کند یا بهرجا که خواهد برود. زن و فرزند او که منسوب دولتند، در شهر بمانند و هر روز در آلاچیق ترکمانی سرگردان نباشند. سالار با کس و کار خود در صحن متحصن شدند. امام جمعه و علما و متولیان گفتند: احترام آستانه را نگاه نداشتی در این بقعه ترا راه نیست. چراغعلی خان سالار و کسان او را بار دو برد و بحسین پاشا خان سپرد. پس از رسیدن امر از امیر سیامت شدند (۲ شنبه ۱۶ جمادی الاخری). یزدان بخش میرزا برای پرستاری اهل و عیال او بماند.

[۱] — بشر همه وقت و همه جا گرفتار شهوات بوده زندگی حیوانی می کرده است. صاحبان نفوس قویّه پیدا شدند و مردم را بتراک ردایل و کسب فضایل دعوت کردند و در این دعوت تشبه بمبدأ و مافوق آنچه گفته اند توحید است و از این نظر است «لاتبی بعدی» مع هذا از صدر اسلام متنبی بسیار پیدا شده و آشفتگی خاطر بخشیده.

بیرق ممالک خارجه در بنادر ایران بر پا بود و بیرق ایران در ممالک خارجه ممنوع. امیر امر کرد همه جا بیرق ایران را بر پا کنند، هر جا نپذیرند ما هم معامله بمثل خواهیم کرد و سفر بممالک خارجه فرستاد.

ایجاد روزنامه هم از اوست که اخبار بولایات برود (ربیع الأول ۱۲۶۷). امپراطور روس بناصرالدینشاه فرزند گرامی خطاب مینوشت. امیر ایراد کرد که اگر نسبت اینست پدر از فرزند جرم نمیبخواهند، و الا هر عنوان که برای سلاطین دیگر معمول است بناصرالدینشاه باید نوشت.

منع امتعه خارجه نکرد لکن خود پارچه خارجه نپوشید. شال امیری از آن تاریخ معمول شد و کالا از مصنوعات داخله ترتیب داد.

جز کوزه هیچ قسم غلیان بمجلس او نمی آوردند. بقندریزی و چینی سازی تشویق کرد. شکر مازندران را چنان تصفیه کردند که از شکر هند پست تر نبود.

آبله کوبی بزمان او مقرر شد.

ترتیب چاپارخانه منظم از اوست.

از میرزا عباس خان برادر سعدالدوله که در تغلیس قونسول بوده، شنیدم که وجه غرامت را حاضر کرده بودند که بایران بفرستند، بواسطه عزل امیر موقوف داشتند.

پدر امیر از اهل فراهان بوده و خدمت میرزا بزرگ قائم مقام می کرده. میرزا تقیخان جوانی زیبا بوده و در دستگاه قائم مقام بسر میبرده. روزی قائم مقام دست زیر چانه او میزند، بلادرنگ بیرون رفته سر را میتراشد و بمدرسه رفته پی تحصیل میگیرد.

وقتی شرحی بقایم مقام نوشته قلمتراش خواسته بود، قائم مقام بفرزندان خود می گوید: در این جوان جوهریست که بزرگواری خواهد رسید و شما باو

تعظیم خواهید کرد.

سزاوار است که اقوال و اعمال او را در دفتری جمع کنند. محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در صدرالتواریخ مختصری نگاشته، لکن جای بسی حرف گزاشته.

در سنه ۱۲۶۷ محمد امین خان که خود را خوارزم شاه میخواند، آقائیز محرم را با تحف بطهران فرستاد، در مقابل رضاقلیخان جد نگارنده را امیر مأمور خوارزم کرد و پنجم جمادی الاخری از طهران نقل مکان کرد.

از پدرم شنیدم که چون رضاقلیخان خدمت امیر رسید، فرموده بود که خیال دارم ایلچی بخوارزم بفرستم، شما را انتخاب کرده ام. فرستاد باید فرستاده [ای]، باقیش را میدانی. روز دیگر دو هزار اشرفی برای تدارک فرستاد من تحویل گرفتم. هیچکس در خانه نبود، خواستم بیست اشرفی بآورنده بدهم، نپذیرفت و گفت: تا من بدرج خانه برسم، این دیوارها برای او خبر برده اند.

هم در این سال شاه قصد گردش اصفهان کرد، نسق اردو بقسمی بوده است که اسب محمد حسنخان میان حاصلی می‌رود. سه روز آن اسب بی صاحب بود، بصاحب مزرعه بخشیده شد.

در این سفر ملازمان رکاب روی توجه بامیر بیشتر داشتند تا بشاه، از این رهگذر غباری بر خاطر شاه می‌نشیند. شاهزاده عباس میرزای ملک آرا برادر کهنتر شاه در رکاب بوده، او را بحکومت قم برقرار می‌فرمایند. گویند امیر بی رخصت بطهرانش می‌فرستد که بولایت عهدش رساند و دست آویز خیالات خود کند. بامر شاه او را بر می‌گردانند. در این امر دغدغه بخاطر امیر راه می‌یابد و بفکر کار خود می‌پردازد. (صدرالتواریخ)

نسبت بدخیالی بامیر خیال گویند گان و نویسنده گان است. بدخواهان زبان سمایت می‌گشایند. فرزین با فروزین عرصه شطرنج سیاست را بسر نبرده از اسب



شوکت پیاده ماتد و خطا بی‌زاری بر رخس کشیدند (۱۲۶۸، ۱۸ یا ۲۵ محرم) حقیقت آنکه شاهزادگان و امرامیدان ناخت و تاز را بر خود تنگ دیده و کمیت خودمیری را لنگ، بهر وسیله خاطر شاه را از وزیر دولتخواه آزرده کردند. همسایگان را نیز نقشه او نگران کرده بود. انتظام امور لشکر را مقدمه سوء قصد جلوه دادند. کاری صورت گرفت که بعدها ناصرالدینشاه در مقام افسوس و پشیمانی مکرر این دو بیت را یاد می کرده است:

مرد خردمند هنر پیشه را      عمر دو بایست در این روزگار  
تابیکی تجربه آموختن      دردگری تجربه بردن بکار  
قوت بدخواهان امیر، مهد علیا بوده است که امیر انگشت ایراد برفتار او هم  
می گزارده. شنیده شد که امیر بشاه گفته بوده است او را قهوه بدهد که بعد بگوید  
مادر گش شایسته سلطنت نیست و بعقل راست نمی آید. قسمت اول شاید، ولی  
قسمت دوم حیل بدخواهانست.

نخست از صدارت معاف و بامارت نظام برقرار شد (۱۸ محرم ۱۲۶۸).  
بشمشیر و نشان مخم گشت، در قبول سستی کرد و از گناه خود پرمش نمود.  
میرزا آقاخان از گناهان او شمه ای بر شمرد. اجازه شرفیابی خواست، بحضور رفت،  
خدمات خود را خاطر نشان کرد. چه سود که میرزا آقاخان نوکر دیگری بود و  
صدارت او را میخواستند و از امیر اندیشه داشتند. بالجمله امیر بحکومت کاشان  
فرستاده شد. جلیل خان جلیلونند با یکصد سوار او را در قین کاشان سکونت داد.  
عزت الدوله با اورفته و مراقب حال او بود و او را در کالسکه خود نشانند.

مسعود میرزا ظل سلطان در تاریخ مسعودی میگوید: غلو نکرده ام اگر  
بگویم امیر از نظام الملك و صاحب بن عباد و لردپالمرستن و پرنس بیسمارک و  
ریشلیو یا کفایت تر بود.

این مقدار را باید تصدیق کرد که اسباب کار ایشانرا نداشت.

دالخورکی از امیر حمایت می کرد و سیاستون روس سیاستون انگلیس نمیرموند. دسته قزاق بخانه امیر فرستاد و این بیشتر سبب سوءظن شاه شد و میدان بدست معاندین داد.

از ثقات شنیدم که وقتی در مقام تربیت امیر با ناصرالدینشاه درشتی کرده بود، شاید سیلی هم بروی او زده.

رضاقلیخان در فهرست التواریخ مینویسد که وی در تمام صفات پستیده که در خور صدارت و امارتست سرآمد اقران بود، جز اینکه رعایت جوانی شاه را که تاب بعضی درشتیها نداشت، ولو بمصلحت نمی کرد. برشوه و عشوه کس فریفته نمیشد، و بزرگتر خدمت امیر نظام تعدیل بودجه و تنظیم نظام و تأسیس دارالفنون بود که آن دو اصلاح بدن ملک بود و این ترمیم روح. بامیر گفتند: قدغن کنید قمه نیندند. گفت: بیتندند، آنکه بکشد کیست؟ قآنی در قصیده خواند:

بجای ظالمی شقی نشسته مؤمنی تقی که زاهدان متقی کنند افتخارها  
امیر او را زجر کرد که بعد از من هم همین را خواهی گفت.

میرزا آقاخان که از پهلوی امیر پهلوی گرفته بود، چنان مهره گردانی کرد که بصدارت رسید. روز ششم صفر که روز ولادت شاه بود خلعت پوشید و قتل امیر را شرط خدمت قرار داد.

فضیله چوب خوردن میرزا آقاخان را در زمان محبتشاه، رضاقلیخان در روضه الصفا نوشته بود میرزا آقاخان صدراعظم آن جزوه را در می آورد و عوض می کند. از اینرو استعجاب ندارد اگر در روضه الصفا در قتل میرزاتقی خان نوشته شده است: بواسطه تسلط تنم و تغلب سقم در شب شنبه ۱۸ ربیع الاول جهان فانی را بدرود کرد.

اربعینی پیش میرزا تقی خان در گوشه فین کاشان نغموده بود که میرزا علیخان فراشباهی مأمور شد امیر را بقتل رساند. شب شنبه ۱۸ ربیع الاول در حمام او را بگشودن قیفال از حال بردند. نه تنها امیر را رگ زدند بلکه تعالی ایران را زدند.

میرزاعلی خان یکی از خواتین حرم را همراه برده بود، در موقعی که امیرحمام بوده است، عزة الذوله را مشغول می کشد و دربی که از اندرون بحمام بوده است مسدود می سازند.

امیر سه سال و دو ماه و سه روز صدارت کرد و امارت لشکر را هم داشت.

از غلامحسینخان صاحب اختیار شنیدیم که ناصرالدینشاه گفته بوده است که بقتل امیر راضی نبودم، میرزا آقاخان تدلیس کرد و دستخط را از من گرفت. دستخط دیگر فرستادم که میرزاعلی خان نرود، گفت: رفته است، و معاذیر آورد. میرزاتقیخان از سلسله نبوده، سرسلسله بوده. نادر در نسب خود گفت: بنویسید پسر شمشیر. میرزا تقیخان را باید گفت پسر تدبیر. در سه سال صدارت یادگارهای بزرگ گزارد.

میرزا آقاخان اهل نور بوده اسمش نصرالله و آقاخان لقب خانگی. مزور و متکبر بوده و دروغ را تدبیر می دانسته. پسر خود را که هنوز نوآموز بود، نظام الملک کرد و برادر خود را وزارت لشکر داد. چشم طمع باز کرد و دیده انصاف پرست. برداشت امیر عقده گشائی میخواست که فروداشت را راست بیاورد و او آن مرد نبود.

مأموریت رضاقلیخان دو چیز بود: جلب امیر خیوه و آوردن اسرای ایرانی. اسرا همه صاحب علاقه شده بودند و بمعاهدت مساعدت نکردند مگر عده کمی. فرستاده خان خیوه و بعضی رؤسا که همراه رضاقلیخان آمده بودند، چندی سرگردان بوده مایوسانه برگشتند و بعضی بمکه رفتند و البته خبر بردند که آنکه قبیل میخرید رفت.

در این وقت معلّمین که از برای دارالفنون خواسته بودند، در رسیدند. میرزا آقاخان در اندیشه بود که دارالفنون را در تحت نظریکی از بستگان خود گزارد. شاه امر فرمود صورتی از اشخاص مناسب بنویسد و ضمناً فرمود: رضاقلیخان را هم بنویس. چون صورت را بشاه برخواند، شاه رضاقلیخان را انتخاب کرد. خواست

بهبانه [ای] بتراشد، شاه فرمود: ما اراده داریم که شاهزادگان و اشرافزادگان را در دارالفنون بگزاریم مرد امینی باید، اگر رضا قلیخان امین نبود، پدرم عباس میرزا را باو نمی سپرد. در این وقت ناصرالدینشاه ۲۲ سال داشت (افتتاح دارالفنون یکشنبه ۱۴۵ ۱۲۶۸).

در این سال یار محمدخان حکمران هرات در گزشت. باستدعای اهالی صید محمدخان پسر او را بجای او گزاردند.

کهندل خان که بر سر هرات آمده بود، کاری نساخت، عریضه [ای] در پوزش نوشت. صید محمدخان سگه بنام شاه زد.

هم در این سال میرزا یوسف مستوفی الممالک بحکومت عراق منصوب شد. استیفا را بنظام الملک سپردند.

سوء قصد بابسیان بتقصای خون باب نسبت بشاه هم در این سال اتفاق افتاد، شیخ علی نامی رئیس ایشان بود.

روز یکشنبه ۲۸ شوال سه تن از دوازده تن که نامزد آن کار بودند، دلیری کرده در موقع سواری در صاحبقرانیه بکلیک پیش آمده تیر بطرف شاه انداختند، تیر سوم شانه شاه را اندک خراشی داد. پزشکان زخم را بستند و روز دیگر شاه بار داد. آن سه تن بسزا رسیدند، گروهی متهم شدند و جمعی گرفتار. متهمین از اعیان میبایست بابی مقرری را بکشند تا رفع تهمت از ایشان بشود. روز جمعه ۱۷ ذیقعده شاه بشهر آمد، عباس میرزا را با مادرش بعبات فرستادند.

کهندل خان بازر و بهرات آورد، کار صید محمدخان ظهیرالدوله سست شد. افغان و ترکمن دست بتاخت و تاز نهادند. حسام السلطنه برخس رفت، حاکم سیستان از در بندگی درآمد، پرده شیر و خورشید خواسته در دزسه کوهه برافراشت. پسر خود را بمشهد فرستاد. از صید محمدخان تقویت شد، کهندل فرار کرد. میرزا سعیدخان وزارت خارجه یافت.

محمد امین خان خوارزمی بسرو آمد، عبدالرحمن پسر خود رحمن وردی را نزد حسام السلطنه فرستاد (۱۲۶۹). عباسقلی خان درجزی بکمک او رفت، سپاه

خان خوارزم باز پس رفتند. عباسقلی خان در گزشت. نخست پسرش بجای او آمد. سپس اسمعیلخان سرهنگ بامه فوج و پانصد سوار و شش عزاده توپ بجای برادر گسیل شد. حسام السلطنه را خواستند.

شاهزاده معین الدین میرزا از تاج الدوله دختر سیف الله میرزا پسر خاقان بولایت عهد نامزد شد، شش ساله در گزشت.

سلطان علی خان پسر کهندل خان با پیشکش بطهران آمد، مظفرالدوله لقب یافت. میرزارضی کردستانی از شاگردان دارالفنون برای آموزگاری افواج با وی بهرات رفت که اگر خواسته شدند بطهران بیایند والا در فرمان حاکم قندهار باشند.

شاه در اینسال عزم چمن سلطانه کرد، در اردو و با افتاد. در شیراز زلزله سخت شد. بیرق ایران را در اسلامبل برافراشتند.

در ۱۲۷۰ بندرعباسرا که امام مہقط گرفته بود، پس گرفتند. قلعه دزک<sup>۱</sup> گشوده شد. هم در اینسال فتح سباستپل و صلح عبدالمجید با اسکندر ثانی امپراطور روس دست داد. محمد امین خان خیره که با گروهی بسیار سرخس آمده بود (۱۲۷۱) بپافشاری مردم سرخس و کمکی که از مشهد پی در پی بایشان رسید شکست خورد. از خزرگاه خود بیرون آمد، خواست جان بدر برد، سواران خراسانی قائلوتپه را در میان گرفته، افسر و اسب او را بشناختند و از پایش در آورده، سر او را نزد فریدون میرزا برده، بطهران فرستادند و در قسمت شمال غربی میدان سپه دفن کردند و آنوقت خارج شهر بود. رضاقلیخان حضور داشته رباعی ذیل را بداهة بساخت:

شاهها بفلک صیت سخای تو رسید      بر ائس و ملیک بذل و عطای تو رسید  
خوارزم شه ارچه سرکشی کرد بسی      اینک سر او بخاک پای تو رسید  
پیشرفت دولت ایران در هرات و کار کهندل خان و دوست محمدخان، سبب اندیشه انگلیس شد. کلنل شیل سفیر انگلیس بمیرزا آقاخان رسماً پیغام داد که

۱- قلعه دزک در بلوچستان واقع است.

اگر لشکر ایران دست از هرات نکشد کار بسختی خواهد کشید.

محمد یوسفخان که در موقع قتل کامران بدست یار محمدخان (۱۲۶۱) بدولت ایران پناه آورده بود و سالها در ایران میزیست، با مخالفین صید محمدخان سازش کرده، بی خبر از مشهد بدر رفت، ظهیرالدوله را بکشت، مادر و خواهر او را از پی او فرستاد، بزن او تعدی کرد، نامه بطهران نوشته پوزش خواست؛ برایش خلعت فرستادند.

بین کابل و قندهار شکراب پیدا شد، کهندل خان بمرد (۱۲۷۲). فرزندان او درهم افتادند. دوست محمدخان برادر کهندل خان بهوای قندهار افتاد. بعضی پسران کهندل خان بطهران آمدند و گفتند دست اندازی دوست محمد بقندهار بتحریک انگلیس است، اگر بتواند از آشفتن خراسان خودداری نخواهد کرد!

عیسی خان افغان از دوست محمدخان کمک خواست. دولت نیز برای نگاهبانی سرحدات متوجه خراسان شد. حسام السلطنه رو بهرات آورد. غوریان را بگشود بهرات رسید. عیسی خان محمد یوسف را هواخواه ایران دانسته محبوس کرد. کار بر عیسی سخت شد. سلطان احمدخان از کابل بهرات آمد، حسام السلطنه را دید، عیسی خان نیز سرپیش افکند. حسام السلطنه بهرات وارد شد، بنام ناصرالدینشاه خطبه خواند و سگه زده بطهران فرستاد. فوت معین الدین ولیعهد در این هنگام سور را بسوک مبدل کرد (۱۲۷۲). صید سعیدخان دگر باره پناهنده بایران شد.

موره سفیر انگلیس بیرق را خوابانیده بیغداد رفت (۱۲۷۳).

هرات یعنی رگ جان انگلیس، همان هراتی که آمدن ملکم بایران برای خواستن جلوگیری افغان از تاختن بهند بود.

فریح خان امین الملک مأمور در بار فرانسه در آنوقت در پاریس بود. لرد کلتیف سفیر انگلیس با او وارد مذاکره شد، سود نداد. فرمانفرمای هند اعلان

جنگ کرد (عقرب ۱۲۷۳). خارک را متصرف شدند، در کنار بوشهر قشون پیاده کردند، ریشهر را بگرفتند، بوشهر را از دریا بتوپ بستند. شجاع الملک برازجان را خالی کرد، خواست میداناری کند، نتوانست. طوایف عرب و بختیاری خود را فروختند. قشون انگلیس از دریا و خشکی بمحتره حمله بردند و راه شوشتر پیش گرفتند. خانلرخان احتشام الدوله که محتره را بی دفاع از دست داده بود، سنگر خود را کنار کارون نیز بدشمن سپرد. غله بسیار بدست اردوی انگلیس افتاد.

ناصرالدینشاه اندیشناك شد؛ در اینموقع بود که میرزا آقاخان بشاه گفت: ریش مرا بگیر. چون شاه بگرفت، تخم شاه را بگرفت. شاه گفت: چه میکنی؟ گفت: ول کن تا ول کنم. والحق راست گفت. خطر رفتن ایران بافغانستان برای انگلیس مهم تر بود تا آمدن انگلیس بنوزمستان برای ایران و آشوب هند رخ داده بود. انگلیس از ایران میرفت سهل است، تعهدات دیگر هم می کرد و کار وارونه شد.

آمدن انگلیس را بوشهر میرزا آقاخان بقوام الملک نسبت داد که بتلافی قتل پدرش حاجی ابرهیم خان فتنه انگیزخته است. فتحعلیخان پسر حاجی قوام طهران بود بحضور رفته بعرض رساند که شجاع الملک گماشته صدراعظم این آتشرافروخته، برادر من کاره نیست، وی از طرف صدراعظم اشاره کرد که انگلیس قشون ببوشهر بیاورد تا بهانه تخلیه هرات شود، مسئله ریش و تخم هم تدلیس بوده. فرخ خان در پاریس با لرد کرلی بیستن پیمان پرداخت برفصول پیش و بندی در منع برده فروشی در خلیج فارس و گفته شد که صدراعظم از مور عذر بخواهد.

### خلاصه عهدنامه پاریس

۱۴ حوت ۱۲۷۳ (مارس ۱۸۵۷) که امضای آن در بغداد شد بین فرخ خان امین الملک و کرلی سفیر انگلیس در پاریس ۱۲ ثور ۱۲۷۳ دوم مه

۱۸۵۷.

- ۱- استقرار صلح و دوستی مابین دولتین پس از امضای عهدنامه.
- ۲- انگلیس بنادر ایران را تخلیه خواهد کرد.
- ۳- کلّ اسرای طرفین را بدون درنگ رد کنند.
- ۴- عفو عمومی نسبت بخائنین بایران و خائنین بانگلیس.
- ۵- تخلیه هرات و سایر ممالک افغان از قشون و مأمورین ایرانی.
- ۶- ترك حقّ سلطنت ایران بر هرات و ممالک افغانستان و علامت اتحاد مثل سکه و خطبه از ایشان نخواهد. استقلال افغانستان را بشناسد و اگر منازعه [ای] باشد اصلاح آنرا از انگلیس بخواهد.
- ۷- از برای تنبیه اشراری که از افغانستان بخاک ایران تعدی کنند، ایران میتواند قشون بآن حدود بفرستد، لکن پس از رفع غائله بلافاصله برگردند.
- ۸- اسرای افغان را بدون عوض نقدی رد خواهند کرد.
- ۹- معامله افغان و ایران نسبت بیکدیگر معامله دول کامله الوداد خواهد بود.
- ۱۰- پس از مبادله این عهدنامه، سفیر انگلیس بطهران مراجعت خواهد کرد و مطابق شرح علیحده پذیرائی خواهد شد.
- ۱۱- تعیین مأموری که باتفاق مأمور انگلیس مطالبات رعایای انگلیس را از رعایای ایران تشخیص بدهند و آنچه محقق شد دفعه یا بافساط خواهند داد.
- ۱۲- دولت انگلیس دیگر از رعایای ایران حمایت نخواهد کرد، مگر اشخاصی که مستقیماً مستخدم سفارتخانه یا قونسولگریها هستند.
- ۱۳- تجدید فصل قرارداد اسد ۱۲۶۷ در باب منع برده فروشی.



۱۴- پس از مبادله این عهدنامه عساکر انگلیس هر نوع رفتار خصمانه را ترك خواهند کرد و از بنادر و جزایر ایران خواهند رفت.

۱۵- این عهدنامه در پاریس امضا شده در بغداد مبادله میشود.

حسام السّلطنه قلعه هرات را خراب کرده شهر را به سلطان احمدخان برادرزاده کهنندل خان سپرد، پسر عظیم خان که حکمران قندهار بود. عزیزخان سردار کل معزول شد. میرزا داودخان شد وزیر لشکر (۱۲۷۳). ولایت عهد بشاهزاده محمد قاسم میرزا رسید. محمد کاظم خان پسر صدراعظم وزیر او شد. دستخط شاه را خواندند. میرزا سعیدخان خطبه غزّاء قرائت کرد (ربیع الأول ۱۲۷۴). در این موقع محمد ولی میرزا که در علم زایجه قدرتی داشته، در مجلس جشن نُسقلی بشعاع السّلطنه پدر شکوه السّلطنه داده میگوید: تبریک و لیمهدی مظفرالدین میرزا را بشما میگویم. وی سلطنت ناصرالدینشاه را پیش بینی کرده بود که پنجاه سال خواهد بود و بدون تخلف واقع شد.

محمد قاسم میرزا در ۱۲۷۵ درگذشت؛ وی پسر جیران از صیغه های ناصرالدینشاه بود که میرزا آقاخان نسب او را بچنگیز رسانده بود. برحسب وصیت آقامحمد خان میبایست مادر و لیمهد قجر باشد و قوانلو. و لیمهد کردن محمد قاسم میرزا از دوستی بی اندازه بود که شاه بجیران داشت.

در ۱۲۷۴ حسام السّلطنه هژده نفر رؤسای ترکمان را بمشهد خواست و حبس کرد و بمرور رفت. ترکمانان بر شدت افزودند. حسام السّلطنه احضار شد. حشمة الذّوله مأمور اول بر مرودست یافت، آخر شکست فاحش خورده، مرو بکلی از دست رفت. گفتند که آن شکست در نتیجه اختلاف و کارشکنی میرزا محمد قوام الذّوله بود. حشمة الذّوله چندی منضوب و قوام الذّوله را کلاه کاغذی بر سر گزاردند (چه فایده داد).

در ۱۲۷۷ در اطراف صحن مبارک حضرت سید الشّهدا ارواحنا فداه خانه ها

خریده صحن را وسعت دادند. گنبد مزار آنحضرت و حضرت عباس را مرمت کردند.

میرزا صادق قایم مقام پیشکار آذر بایجان از میرزا آقاخان سعایت می کرد، بتعلیم صدراعظم مردم براو بشوریدند، جانی سلامت در برد عریضه بشاه عرض کرد و دوازده تقصیر برای او برشمرد و تعهد اثبات کرد. مواضعه میرزا آقاخان در کار هرات و بوشهر از اطراف گفته شد. در ۲۰ محرم ۱۲۷۵ دستخط معافی او و وزیر لشکر و سایر نوریها از مناصبی که داشتند صادر شد که همه کارها را بکسان خود داده ای و چاکران دولت بیکارند. هر تقصیر که بمیرزا آقاخان نسبت دهند چون سعی در قتل امیر نیست.

از میرزا آقاخان چیزی که باقی است کتاب گنج شایگانست که میرزا طاهر دیباچه نگار مدایح او را در آن جمع کرده است. صابونپزخانه نیز از تأسیسات اوست. خودخواهی و خویشتن پرستی او معروفست. صورتاً و معناً از کارکنان انگلیس بوده. اثر دیگر او تالار نظامیه است که صف سلام معروف در آن نقش است و از آثار نفیسه طهران و فعلاً محل غذاخوریست. تالار نظامیه محل غذاخوری شده است و عمارت میرزا حسینخان مجلس شورای ملی. بین تفاوت کار از جاست تا بکجا.

پس از میرزا آقا [خا]ن چندی مستند صدارت خالی ماند. پس از چندی شش وزارتخانه ترتیب یافت:

وزیر اول و وزیر داخله میرزا صادق قایم مقام ملقب بامین الدوله.

وزارت خارجه میرزا سعیدخان مؤتمن الملک.

وزارت جنگ میرزا محمدخان کشیکچی باشی که بعد سپهسالار شد.

وزارت مالیه میرزا یوسف مستوفی الممالک

وزارت عدلیه عباسقلیخان جوانشیر معتمدالدوله.

وزارت وظایف و اوقاف میرزا فضل الله نصیرالملک.

مهر مبارک بفرخ خان سپرده شد.

عنوان شورای دولتی (۱۲۷۶) اگر چه در کار آمد بیشتر برای اشتغال

بعض رجال بود که بوزارت نرسیده بودند چون میرزا جعفرخان مشیرالدوله و محمودخان ناصرالملک و میرزا محمد حسینخان دبیرالملک بقیة اجزای شوری وزرا بودند.

از میرزا جعفرخان دو تألیف مانده است در حساب و جغرافیا.

سپهسالار در نتیجه تنظیم قشون و انتظام گمش تپه اعتبار یافت، معناً بدستخط صدارت مفتخر گشته حکومت طهران نیز بدو سپرده شد (۱۲۸۰). کتابچه قانون در دستور نظام چاپ شد. نتیجه مطلوبه گرفته نشد، بر استقلال مستوفی الممالک بیفزود.

عزیزخان سردار بتمشیت امور لشکری پرداخت.

میرزا محمدخان بخراسان رفت. وی مردی نیکو رفتار و درشت گفتار بوده است.

در اینجا در آنجا پدر سوخته معروفست و بنظم درآورده اند:

همی گفت باروی افروخته در اینجا در آنجا پدر سوخته.

در اینجا ز تقصیر تو بگزم در آنجا بعبداللهت بسپرم

عبدالله خان طرف اعتماد و مهر سپهسالار بوده است. مقام صدارت او

یکسال و پنج ماه طول کشید، پس از آن والی خراسان گردید. چون بزور میسر

نگردید بزور رؤسای ترکمان آرام کرد،

ترا قلع یساعی ملک از زراست نه حاجت بشمشیر یا خنجر است

در سنه ۱۲۸۳ (سفر اول خراسان) که ناصرالدینشاه بزیارت آستان

مقدس رضوی بخراسان رفت، میرزا محمدخان در سبزواری استقبال آمد. امیر

حسینخان زعفرانلو (شجاع الدوله)، الله یارخان در جزی، یوسفخان هزاره و رؤسای ترکمان ماروق و تگه و غیره همراه بودند. عده مستقبلین بسه هزار نفر میرسید، ملازمین رکاب را زیر دست خود دیده بآرزوی دیرینه که داشتند بسعایت پرداختند. سپهسالار بعرض رساند که عرایض این نوجوانان سزاوار نیست که در آستان مبارک مقبول افتد؛ برعناد نوجوانان افزود. حیدرقلیخان سهام الدوله حاکم بجنورد برای پیشی جستن خود را واپس کشیده بعرض رساند که سپهسالار بآرزوی دیگر با رؤسا سازش دارد و من در دولتخواهی کناره گرفتم. شاه وقتی بسختان او نهاد. روز ۱۶ صفر رؤسا شرفیابی جسته مرخص شدند.

شب ۱۷ حاج میرزا محمد رضای مستوفی با سپهسالار بوده پس از انجام کارها بخانه خود میرود سپهسالار باندرون رفته نماز صبح داهی حق را لیتک اجابت می گوید.

شاه روز ۲۸ ربیع الاول بعزم طهران بچمن قهقهه حرکت می کند.

### تعیین حدود

از زمان کیان تعیین سرحد بتیر آرش میشد. در زمان نادر بشمشیر و قوت بازوی زمام داران از حدود سند و سیحون تا کنار نیل باختلاف اوقات تابع فرمان روایان کنار کارون و غیره بودند. در زمان فتحعلیشاه خوارزم و افغانستان و بلوچستان و گرجستان قلمرو ایران بود. میامت دنیا عوض شد، کشتی بخار و توپ آتشبار در کار آمد. میامت مداران ایران در غفلت مانده، انگشت روس در شمال و انگشت انگلیس در مشرق و جنوب مطابق نقشه دقیق در کار آمد و بزرگان ایران نقشه چنگیز و امیر تیمور را از دست نداده حریف خود را نشناختند و طاق و جفت باختند. جای ملامت هم نیست، وسایل همسایگان را نداشتند و با حکومت بدوی

میشد:

قسمت قفقاز بچنگ، قسمتهای دیگر سیاست؛ ترکمان را نتوانستیم اداره کنیم روس برد که من اداره می کنم. افغانستان را انگشت انگلیس از ایران جدا کرد، بلوچستان اصلاً در ترازوی سیاست ایران وزن نداشت.

در ۱۲۸۷ نیرنگ چنان ریخته شد که ایران بمیانجی گری انگلیس سرحد افغان رنگی بدهد. سیر فریدریک گلدشمیت برای تشخیص سرحد افغانستان و بلوچستان معین شد.

در ایران سیاست روی هوا و هوس اشخاص بود، در شمال و جنوب روی اداره و مصالح مملکت؛ اینجا اشخاص منظور بود، آنجا اداره منظم با وظایف معلوم. امنای روس و انگلیس پول می دادند و کار می کردند. امنای ما پول می گرفتند و کارشکنی می کردند.

باری انقلاب افغانستان امر تعیین سرحد آنجا و بلوچستان را بتعویق انداخت. دوست محمدخان در گذشته بود (۱۲۸۰) شیرعلی خان برادر بزرگ خود افضل خان را در حبس داشت. عبدالرحمن پسر افضل خان و عظیم خان پسر دیگر دوست محمد علیر شیرعلی خان را خواستند. چنگ در پیوست و این جدال سه سال طول کشید. دیگر باره شیرعلی خان روی کار آمد. عبدالرحمن چنگ بدامان روس زد، شیرعلی بفرمانفرمای هند رو آورد، پول و اسلحه بدو دادند دست بر هرات نهاد و هرات را بیعقوب خان داد. یعقوب خان سر بلند کرد، از پای در افتاد، بطهران آمد، چند سال بماند، آخر فرار کرد، انگلیس او را بهند برد و متوقف شد.

### نظری بلوچستان

بلوچستان از ایالات مسلم ایران بود و تا زمان نادرشاه در آن سخنی نمیرفت. نصیرخان براهونی بحکومت بلوچستان برقرار شد (۱۱۵۲). پس از نادر

نصیرخان نخست تابع احمدشاه گردید و سپس دم از استقلال زد. پس از آنکه وی درگذشت، کار بهرج و مرج کشید و خوانین بجان هم افتادند. بزمان محمدشاه، ابرهیم خان بمی مأمور تسویه آن حدود شد.

در ۱۲۸۱ که سرفریندریک گلدسمیت مأمور کشیدن تلگراف شد، از گوادر بآن طرف حکومتی نبود که با او وارد گفتگو شود. کار را به کلات انداختند و در حمایت کلات لازم دانستند حد بلوچستان تحت الحمايه را با ایران معین کنند. البته صاحب‌خانه که از نگاهداری خانه غفلت کند خانه را میبرند. مقرر شد حکم‌هایی از طرف انگلیس و ایران (و کلات) در این امر قرارى بدهند. بواسطه ایستادگی ابرهیم خان کار معوق ماند.

گلدسمیت رو به گوادر آورد. مازورلوت نقشه ریخته بود، تصمیم گرفته شد که از محلی در شرق گواتر که غیر از گوادر است، خطی بکوهک برسانند. پس از مذاکرات چند، آن خط قبولانده شد و بقول انگلیس صرفه با ایران بود. گلدسمیت مأمور اجرا شد.

پژنی سینگس مینوید که در بلوچستان بکوه آتش فشانی برخوردارم که بکلی خاموش نشده بود. املاح آمونیاکی از آنجا برداشتم.

احمد افغان دست بیستان نهاده بود و پیروان او خود رامالک بیستان می دانستند و پیوسته بیستان مورد حمله افغان می شد، گاه تابع هرات بود، گاه تابع قندهار.

یار محمدخان تا بود مالیات می گرفت. پس از وی علی خان سربندی که امیر تیمور آنها را بیروجرده برده بود و نادر آنها را بیستان برگردانید، تابع ایران شد و بمصاهرت خاندان سلطنت مفتخر گردید (در حدود سنه ۱۲۷۴).

در زمان دولت محمدخان تابعیت بیستان از ایران مسلم بود. بواسطه مداخلات انگلیس در افغانستان و تقویت هرات امر دایر شد بر اینکه انگلیس بین

ایران و افغان اختلاف سیستان را رفع کرده بآن خاتمه بدهد.

امیر شیرعلی خان با کابل در زد و خورد بود. دولت انگلیس امر را بشمشیر متخاصمین محول کرد که جنگ در اندازد و چنگ بیازد. شیرعلی در آنوقت قادر بر حفظ ثغور نبود. ایران در اثبات حق خود در سیستان مقدم و شیرعلی بر کابل مسلط شد و هزیمت جنگ با ایران کرد.

گفتگوی سرحد در پاریس جریان داشت. در این بین شش فصل پیشنهاد حکمت انگلیس در پاریس پذیرفته شده بود و در ۱۲۸۰ که قرار سرحد بلوچ بامضا رسید، گلد سمیت برای تشخیص سرحد سیستان معین شد.

میر علم خان امیر قاین حضور عمده نظامی انگلیس را برای تشخیص امر سرحد لازم ندانسته ایراد کرد، گلدسمیت بطهران آمد.

از یک طرف قرار شد هیلمند حد باشد و از طرف دیگر از بند سیستان بخط مستقیم بکوه ملک سیاه.

ژولینس اظهار داشت که سیستان حقا خاک ایرانست ولو گاهی در اشغال هرات یا قندهار بوده باشد.

هیلمند تغییر مجری داد و احتیاج بتجدید بازدید شد. رود مقداری بطرف مغرب افتاد. کلنل کماهن مأمور بازدید شد. در این بازدید مقداری خاک ایران بطرف افغانستان افتاد. مسئله تقسیم آب همچنان معوق ماند.

### روسیه در ترکستان

پطر کبیر وارد مناسبات باخویه و بخارا شده، بساط تجارت گسترده. خویه از بیم بخارا، بطرف روس متمایل شد. در ۱۷۱۵م (۱۱۲۷هـ) با موافقت خان خویه دسته [ای] برای تفحصات، نامزد آن صفحات شدند. خان در گشت و پیروان او آن دسته را سر بنیست کردند.

روسیه عرصه قرقیز را صاف کرد. ارنبورگ مرکز عملیات شد و بیشتر توجه بطرف سیبری بود. آمشک را بدست آوردند و بسرحد چین رسیدند.

نخست اعزام قوی بطرف خیوه در سنوات ۱۸۳۹-۱۸۴۰م (۱۲۵۵-۵۶) شد و رقابتی بود با اقدامات انگلیس در افغانستان. شدت سرما مانع از پیشرفت شد، به ارنبورگ مراجعت کردند.

انگلیس چشم خود را مالیدن گرفت. ماژور دارفی فوت که در هرات بود، کاپیتن شکسیر [۹] را بخیوه فرستاد که خان خیوه را از خطر روس آگاه کند. خان امرای روس را به ارنبورگ روانه کرد که رفع بهانه شود.

در ۱۸۴۳ روسیه با خان خیوه عهدهی در میان آورد مبنی بر ترک تاخت و تاز بروسیه و اجبار بیندگی.

بتصرف سواحل سیحون، روس بخوقند نزدیک شد، آق مسجد را گرفتند و بروج برپا کرد.

جنگ قیرم در گرفت، روسیه بروج را بخوقند نیاز کرد تا فرصت بیابد. تاشقند نیز بتصرف روس درآمد ۱۸۶۵م (۱۲۸۲ هـ). انگلیس بکابل آمد. امیر بخارا بروس متصل شده و خود را در دامان وی انداخت. از کلنل بوتنیف پذیرائی شایان شد. انگلیس را که از کابل بیرون کردند، امیر بخارا فرستادگان روس را محبوس داشت که «کهر کم از کبود نیست».

در ۱۲۸۳ امیر بخارا بطرف روس حمله آورده، خجند را بگرفت و پس از یکسال رد کرد.

در ۱۸۶۸م (۱۲۸۵ هـ) سمرقند بدست روس افتاد بواگزاردن سمرقند و دادن خسارت جنگ از طرف امیر بخارا، صلح شد.

بتصرف چارجوی کنار جیحون، رشته سیاست بظهران افتاد. خیوه در ۱۸۷۳م (۱۲۹۰ هـ) تسلیم شد. کراسنودسک همسایه اترک بود و مرکز عملیات.



ایران پرتست کرد، پنبه در گوش سیاست نهادند.

ترکمن یموت مقهور شد و راه نزدیکتر بمرکز آسیا، گشوده شد. روسیه در چند نقطه پنجه در ترکستان افکنده بود: گراستودشک، تاشقند، ارنیورک. در ۱۸۸۱ م (۱۲۹۹ هـ) خیوه بتصرف روس درآمد، خود را بکنار اترک رسانده بودند. شکست لوماکین را در گوک تپه شیلفت جبران کرد. شروع بساختن راه آهن ترکستان شد.

در ۱۳۰۳ علیخانف داغستانی از صاحب منصبان مسلمان روس، مرورا مسخر کرد. جزئی نفوذی که ایران در آن صفحات داشت، بکلی از دست رفت. چرا؟ نمیبایست میرزا تقیخان کشته شود، او بود که ایلچی بخیه میفرستاد. مردم خراسان تادرجه [ای] از مزاحمت تگه و یموت و ککلان آسوده شدند.

سرحد روس و ایران در ترکمن چای معین شده بود، سرحد استرآباد و خراسان میبایست بعدها معین شود. سلیمان خان صاحب اختیار با مترجمی میرزا رضاخان دانش (ارفع الذوله) مأمور تعیین سرحد شدند.

حدود استرآباد برود اترک قرار گرفت و روسها اجحاف کردند، در نقشه نهر موسی خانی را که از اترک جدا کرده بودند و بدریا نمیرسد حد قرار دادند و حاشیه اترک را بردند و هنوز محل نزاع است. در بقیه خطی تا سرحس معین شد که از عشق آباد می گردد، فیروزه بطرف ایران و لطف آباد (حصار) بطرف روس افتاد. امر امپراطور، ناصرالدینشاه را مجبور کرد فیروزه را که آب و هوای خوب داشت با لطف آباد (حصار) که خرابه بود، تبدیل کند. محمد صادقخان امین نظام مأمور انجام این مبادله شد. در این موقع این بنده عصبانی شدم و قصیده [ای] گفتم که يك بيت آن اینست:

مرد نه آنکه ثغور ملک بسبخشد      مردی اگر باز گیرشکی و شروان

آنگاه از حقایق آگاه نبودم و در سیاست راه نداشتم، اینک عنبر میخواهم، چه آنوقت تصور می کردم آنچه می کنند میتوانند نکنند.  
ایرانیان که بطرف روس افتادند قلیلی زمین بایشان داده شد بدون حق کاشتن یکدرخت تازه.

### خلاصه قرارداد سرحدی

در مقدمه، دوستی، اتحاد، و داد، صمیمیت کماکان برقرار است.

فصل اول— خط سرحد برود اترک وارد در خلیج حسینقلی است تاچات، سپس قتل مینکرداغ و ساکریم متوجه برود چندرتاچغان قلعه باز قتل فاصل بین چندر وسومبارتا ملتقای سومبار بنهرآج اقایان و کنار سومبارتا خرابهای مسجد دادیانه از آنجا قتل کویت داغ و قتل میزنو و چوب پست سرحد است و از یک ورمسطی رباط می گزرد بکوه الانچه میرسد از شمال قلعه خیرآباد می گزرد بحدود کک قبیتال ممتد می شود در بند رود فیروزه را قطع می کند از راه بین عشق آباد و فیروزه می گزرد بانتهای شمالی کوه اسلم میرسد از شمال کله چنار رد شده بکوههای زیر کوه برمیخورد بذره رود بابا می گزرد در جاده کاورس بلطف آباد وارد جنگه میشود.

فصل دوم— در تعیین مأمورین برای نصب نصبت.

فصل سوم— دولت ایران متعهد میشود در ظرف یکسال قلاع گرماب و قلیقلاب را تخلیه کند. دولت روس در آن نقاط استحکامات نخواهد ساخت و ترکمرا آنجا سکنی نخواهد داد.

فصل چهارم— منع مردم ایرانست از توسعه زراعت بآب انهاری که از ایران به خاک ورای خزر میروند و اینکه دهات جدید آباد نشود و آب بیشتر بمصرف نرسانند.

فصل پنجم - تقبل ساختن راههای عرابه روستا از طرفین.

فصل ششم - در منع محل اسلحه است در سرحد، چه از ایران با آن طرف، چه از خاک و رای خزر باین طرف.

فصل هفتم - تعیین مأمورین از طرف روس در نقاط سرحدی برای حفظ نظم که با کارگزاران وارد مذاکره بشوند.

فصل هشتم - بقای معاهدات و قرارنامه های سابق بقوت خود.

فصل نهم - امضای این قرارداد در ظرف چهارماه در طهران.

۹ دسامبر ۱۸۸۱ مطابق ۲۲ محرم ۱۲۹۹.

امضا ذینویف، میرزا سعیدخان

بموجب قرارداد ۲۷ مه ۱۸۹۳ مطابق ۲۳ ذیحجه ۱۳۱۰ فیروزه با حصار

(لطف آباد) مبادله شد. البته برای حصول مزید اتحاد و از روی کمال مودت اعلی

حضرت شاهنشاه ایران فیروزه را از خط سرحد مقررالی کوه کنار بطرف دره پیرو،

باعلی حضرت امپراطور روس و امی گزارد.

در عوض امپراطور روس نقاط ذیل را با علی حضرت شاهنشاه ایران رد

میکند:

اولاً قطعه زمین ساحل راست رود ارس را که مقابل قلعه قدیم عباس آباد

است.

ثانیاً ده حصار را بحدودی که در قرارداد ۱۳۱۰ مذکور است.

در مدت یکسال رعایای طرفین را دولتین بخاک خود مهاجرت خواهند

داد و در فیروزه یا حصار ترکمن را سکنی نخواهند داد.

فصل هفتم راجع بتقسیم آبست که قرارداد ۱۸۸۴ تأیید میشود. امضا

بوتزف و برحسب دستخط ناصرالدینشاه: امین السلطان.

## سرحد ایران و ترکیه

در ۱۲۵۹ کمیسیون مختلط روس و انگلیس و ایران بعضی قطعا ترا بتوافق رد و بدل کرده بودند (سلیمانیه و محتره).

خط قطعی موکول شده بود بتشخیص ثانوی (منطقه متنازع قبه)<sup>۱</sup>

در ۱۲۶۸ پالمترشئن پیشنهاد کرد که قطع گفتگوی سرحدی برطبق عهدنامه ارزنة الروم باید در اسلامبل نشود و پذیرفته شد.

تفحصات محلی هشت سال طول کشید (۱۲۷۴ - ۱۲۸۲). از اقریداغ تا خلیج فارس نقشه منطقه متنازع قبه رسم شد.

۷۰۰ میل طول و ۲۰ الی ۴۰ میل عرض معهود بود که دولتین در منطقه مزبور در خط سرحد توافق کنند و اگر در محلی اختلاف شود، بمداخله روس و انگلیس تصفیه شود.

در ۱۳۲۵ ترکیه نه فقط محالیرا که میبایست بایران واگذار شود، متصرف شد، بلکه از انقلاب مملکت استفاده کرده از منطقه نیز تجاوز نمود.

در ۱۳۳۲ کمیسیون مجددی تشکیل شد. روز بعد ترکیه با روسیه وارد جنگ شد و مسئله سرحد معوق ماند.

## آغاز روابط دولت انگلیس با ایران

ابتدای مرآده از تاریخ ۹۶۹ هجریست که ملکه الیزابت بشاه طهماسب اول نگاشته:

از جانب الیزابت که بتوفیق خدایتعالی ملکه انگلستان و غیره مییاشد بخدمت شهریار مقتدر مظفر شاهزاده معظم صفوی شاهنشاه ایران و مدیان و

۱- مأموریت میرزا قلیخان.

۲- میل انگلیسی ۱۶۰ متر، میل بحر ۸۵۲ متر که یک متر و ۴ سانتیمتر بکتر است.

هیرکانیان و کرمانیان و پادشاه مردمی که دو طرف سیریس (رود غور) سکنی دارند. و شاهنشاه مللی که بین بحر خزر و خلیج فارس می نشینند، تحیت و سلام فراوان باد و سعادت او همیشه در قرآید باد.

بفضل خداوند مقرر است مردمانی که صحراهای وسیع و دریا‌های کبیر و جبال شامخه بین ایشان سدّ مدید است بواسطه مکاتبه و مراوده با یکدیگر دوست و متحد شوند.

نه فقط بتبادل الفاظ مودت آمیز که نشانه آدمیت است، بلکه بمبادله امتعه و مصنوعات که حاصل علم و عمل ایشانست از یکدیگر رفع حاجت کنند.

علی هذا چون خدمتگزار صدیق ما انتونی جنکین سون حامل این نامه که باذن و اجازه ما از مملکت ماهازم مسافرت بممالک ایرانست و قصدش استحکام روابط دوستی است، امیدوار هستیم که روابط حسنه او بمقام اجری گزارده شود و باب تجارت بآبرومندی و خیرخواهی مفتوح گردد.

در این موقع لازم دانستیم که نامه [ای] باعلی حضرت شما بنویسیم و خواهش کنیم که از راه دوستی بمأمور ما انتونی جنکین سون و همراهان او اذن و اجازه بدهید که در ممالک شما، در هر جایی که مخالف قانون مملکت شما نباشد، با آزادی حرکت کند. و در ایالات و ولایاتی که در تحت فرمان شما می باشد، امتعه و مال التجاره خود را حمل و نقل نماید و آزاد باشد. و تذکره باو داده شود که در مسافرت متعرض او نشوند.

هر قدر میخواید در یک محل اقامت نماید و چون صلاح داند از آن محل خارج شود.

اگر حسن نیت و خیرخواهی مأمور ما در مملکت شما بمنصه شهود رسید، امیدواریم بتوفیقات خداوندی که رشته مودت و اتحاد روز بروز محکمتر شود و تجارت بین ملتین رونق گیرد. آنوقت معلوم خواهد شد. که نه صحرای وسیع

ونه دریای کبیر و نه جبال شامخه سبب جدائی توانند شد.  
 بخیرخواهی و حفظ مقام انسانیت رشته اتحاد را محکم می توان کرد.  
 خداوند شما را سعادت دنیا و آخرت ارزانی دارد.  
 بتاريخ بیست و پنجم ماه اوریل سنه پنج هزار و پانصد و بیست و سه از  
 هبوط و هزار و پانصد و شست و یک میلاد حضرت عیسی و سال سوم سلطنت ما  
 در انگلستان در پایتخت مشهور بلندن تحریر شد. ۶ ثور ۱۲۶۹ هجری.

### دارالشورای کبری

در سنه ۱۲۸۸ مقرر شد که شاهزادگان و وزرا هفت [ای] دوروز حضور  
 بهم رسانده در امورات جاریه شور کنند. نشستند و گفتند و برخاستند.  
 ولیعهد برای ملاقات امپراطور روس که بتفلیس آمده بود، باتفاق  
 حشمة الدوله بتفلیس رفت.

حاج میرزا حسینخان سپهسالار اعظم لقب یافت، وی پسر میرزا نبی خان  
 قزوینیست، اصلاً مازندرانیند. در خدمت علی نقی میرزای رکن الدوله در حکومت  
 قزوین اعتباری یافتند. میرزا حسینخان نهم صدراعظم در دوره قاجاریه و چهارم  
 صدراست در زمان ناصرالدینشاه.

صدراعظم یعنی یک نفر مأموری که جنجال مردم را از سرشاه رفع کند و  
 طرف مذاکره خارجه باشد. هر قدر بی بند و باری کند، لابد جمعی از منافع و  
 آزادی خود دور میمانند و دمیسه می کنند تا او را از کار بپندازند.

بالجمله میرزا حسینخان در زمان میرزا تقیخان اتابک اعظم مأمور بمیشی  
 شد و از لاطری فایده بسیار برد یا گرو اسب دوانی. صرف نظراز اینکه مأموریت  
 بهند و قفقاز و اسلامبول گنج باد آورد بوده است. در زمان میرزا آقاخان بتفلیس  
 رفت (۱۲۷۵). پس از مراجعت فرخ خان از اسلامبل، بدر بار عثمانی مأمور شد.

در تدارك مؤدت بين دولتین سعی کرد. نشان و نامه مبادله شد. در سنه ۱۲۸۰ موقتاً بطهران آمد در سلك اجزای شوری در آمد و باسلامبل برگشت. چون نقشه وصلتی در نظر بود، سفیر کبیر شد.

### سفر ناصرالدینشاه بعتبات

در ۱۲۸۷ که شاه بعتبات مشرف میشد، میرزا حسینخان بکرمانشاه آمد. حسن خدمات او در آن سفر بطوری که در سفرنامه شاه مذکور است، خاطر شاه را جلب کرد، مقرر شد که در طهران مشغول خدمت باشد. چندی وزیر عدلیه و وظایف و اوقاف بود.

میرزا یوسف مستوفی الممالک که بعد از میرزا محمدخان شخصی اول مملکت بود استعفا داد (۱۲۸۸). مستوفی وجود محترمی بود. در بیکاری نیز همه بزرگان از او ملاحظه داشتند و باو ادب می کردند.

وزیر عدلیه (میرزا حسینخان) دست دادخواهی از آستین انصاف بیرون آورد. من جمله مدلول فرمان شاه طهماسب را بموجب دستخط همایونی بولایات اعلان کرد که در هیچ جا کسی را نکشند. مقصر را با ذکر ادله بطهران بفرستند، و این اول قدمی بود که در تدارك عزل خود برداشت. اختیار نظام نیز بعهده او گزارده شد و لقب سپهسالاری یافت. روز ۲۹ شعبان بمنصب صدارت رسید. کتابچه تنظیمات در وظایف کارکنان دولت بدستخط شاه رسانیده منتشر کرد و صورت آن در مآثر السلطان اعتماد السلطنه چاپست. قحط سالی شد و صدارت او را نامیمون شمردند. دارالمساکین دایر کرد و پدر نگارنده را بتنظیم آن دعوت نمود.

حاج ملا علی کنی گندم را در آن سال بشست و چهارتومان فروخت. که

متعلق بصفیراست، زهی مروّت و کیش!

احکام اکید بولایات صادر شد که در عوارض دیوانی تخفیف بدهند. رؤسای تلگرافخانه‌ها مراقب اجرای بودند و با نسقی که داشت کمتر تخلف مینمودند.

در سنه ۱۲۸۹ قوانین دیگر در نسق امور مملکت از صحهٔ ملوکانه گزرانید. قرارداد راه آهن را با رُتطَر پش آورد، اما امتیاز بسیار در آن قرار داد انبار کرده بودند.

### امتیاز بارون رُویقتر ۵ اسد ۱۲۸۹

امتیاز ساختمان کل راه آهن تا هفتاد سال شروع از خط رشت تا خلیج فارس.

امتیاز تراموی.

وارد کردن و صادر کردن مال التجاره بدون گمرک.

معافیت از مالیاتهای ارضی.

دادن چهل هزار لیره وثیقه که اگر در ظرف پانزده ماه شروع بساختن شد، باورد شود.

چهل هزار لیره در بانک انگلیس گزارده خواهد شد (چهل هزار لیره وثیقه).

از منافع راه صد بیست بدولت برسد.

بعد از هفتاد سال راه مملوق بدولت خواهد بود؛ ابنیه و مؤسسات را دولت بخرد.

حق استخراج معادن ایران، غیر از طلا و جواهر و دادن صد پانزده از منافع در ظرف هفتاد سال.

واگذار کردن اراضی دولتی میخانهی.



تمام جنگلهای ایران واگذار بکمپانی میشود و از منافع صدپانزده بدولت میرسد.

اجرای آب رودها یا قنوات حق بارون خواهد بود و از منافع صدپنج حق دولت.

اجازه سی گرور استقراض که دولت از قرار صد هفت منافع این ضمانت کند پس از رسیدن راه از رشت باصفهان.

گمرکات واگذار ببارون رو پطر میشود در پنج سال اول پنجاه هزار تومان و از سال ششم صدشست از عایدات.

در تأسیس بانک دولت کمپانی حق سبقت دارد.

همچنین در خطوط تلگراف و پستخانه و کارخانه و هراقدام جدیدی بارون حق سبقت دارد.

حق فروش این امتیاز ببارون داده شده است.

جای شکرش باقی است که این امتیاز نامه عملی نشد.

رئیس در برلن با ورنر سیمنس ملاقات کرده، شرح قرارداد را بدو گفت. سیمنس می گوید: این قرارداد عملی نمی شود، برای اینکه لقمه را درشت برداشته [ای] و فرو بردنی نیست.

در آن زمان سیمنس در رشته تلگراف برای روسها کار می کرد و از روش آنها بی اطلاع نبود.

چند ریلی هم بانزلی (پهلوی) آوردند (ریل میلهای آهن است که برای عبور چرخ ماشین از روی آن بر زمین نصب می کنند).

برخلاف انتظار در سفر فرنگ، نه تنها روس را بدان قرارداد بدبین دیدند، بشاشتی هم که در انگلیس انتظار میرفت، دیده نشد، بلکه دادن آن امتیاز محل تنقید مینمود.

## سفر اول فرنک

در سنه ۱۲۹۰ سفر فرنک پیش آمد، روز ۲۱ صفر از طهران حرکت شد. منچینگف مهمان دار روس برشت آمد دو کشتی برای مسافرت بحاجی طرخان حاضر کرده بودند.

مخبرالدوله پدر نگارنده از ملازمین رکاب بود؛ انخوی مرتضی قلیخان صنیع الدوله با عموزاده علیخان ناظم العلوم را برای تحصیل همراه بردند. ناصرالدینشاه روزنامه خود را حضراً و مفراً نوشته و بیشتر آنها چاپ شده است، چون سفر مازندران و خراسان و عتبات و فرنک.

گفتند ناصرالدینشاه از ویلهلم اول سراغ جواهر گرفته بود، در سان قشون اشاره بسپاهیان کرد.

ویلهلم اول، خوی درویشی داشت، در قصر سلطنتی منزل نکرد، کالای خانه در حد اقتصاد داشت، می شد که قبا ی او وصله بخورد، لکن در سال مبالغ هنگفت انواع افزار کار از برای او حاضر می کردند و بهر کس تقاضای مساعدتی می کرد، بفرانخور صنعت او مرد یا زن افزار کار و سرمایه میداد.

در بروسل مهمان داران انگلیس بخدمت رسیدند. در لندن ولیعهد انگلیس مستقبل بود. ملکه در قصر ویندزورش فرسنگی لندن بود. در سایر بلاد امپراطور با پادشاه بگار می آمدند ملکه عشتا بود. روز سوم ورود شاه به ویندزور رفته با ملکه ملاقات کرد و رد و بدل نشان شد.

روز هشتم، پس از سیاحت شهرهای بزرگ انگلیس بطرف شیربورک بندر فرانسه حرکت شد. ما کماهن در گار پاریس پذیرائی کرد. نوبت بسوئیس رسید، روز ۲۴ وارد ژنوشدند و از آنجا با ایتالیا رفتند. در بیه سُن امانوئل ثانی و پرنس همبورت بملاقات آمدند.